

ترانه سرودی از حسن حسام

مویه با

مادران عزادار لاله کار

چشمان ماهی

ناگه نگاهش

ناباور استناد

چشمش به چشم

صیاد افتاد

موج است و بازو

طوفان و پارو

گشته گلاویز

با مرگ خونریز

همچون بهاران

در چاه پاییز

مرغی که از تیر

آهو به نخجیر

آهو و ش ما

افتاد از پا



فواره زد خون
رخساره گلگون
جان و جهانش
جان جهان شد



خونش روان شد
هرجا
دوان شد
در کوی و صحرا
دشت و دمن ها
باغ و بیابان
روی خیابان
از این خیابان
تا آن خیابان
کویی به کویی
شهری به شهری
هر جا که عشقی
سرزد جوانه
و عاشقان را
از آن نشانه
می رفت خون
آهو و ش ما



فواره زد خون
رخساره گلگون
جان و جهانش
جان جهان شد



خود رسته از خود
خود ریشه در خود
تا کی که جوشید
از خاک روید
با شاخه ها و
برگ فراوان
چون لاله زاران
در بیشماران
زیبای ما شد
رؤیای ما شد
در تیره زاران
دانای ما شد



فواره زد خون
رخساره گلگون

جان و جهانش

جان جهان شد



مرگش چنان چون

خوابی پریشان

او زنده در ما

ما زنده در او

این عاشقستان

معشوق ما شد

امروز ما شد

فردای ما شد



فواره زد خون

رخساره گلگون

جان و جهانش

جان جهان شد



ای داد

ای داد

بی داد را

داد

آن را که با عشق

رشته ست بنیاد

باید نمیراد

با ید

نمیراد

زین کوه بیداد

فریاد

فریاد



فواره زد خون

رخساره گلگون

جان وجهانش

جان جهان شد



مرگ آمد اما

چون مار کبرا

خونسرد

بی درد

در لحظه ای سرد

پیچید خود را

بر گردن آن

آهوی زیبا

دیدنی

تو دیدنی

چشمان ماهی

در بی پناهی

وقتی که از تور

افتاده بر خاک

وای از نگاهش

وای ی ی

از نگاهش ...

پاریس 15 دسامبر 2009

